



# سیف فرغانی شاعری پر شیور

○ عطاء اللہ کوپال

«هنر يك پرهان بپسن» درام نروژی نروژی (۱۸۷۸ - ۱۹۰۶) در یکی از آثار خود از زبان قهرمان خویش چنین می‌سراید:

«الطهای لبت از خم شادی را در نغمه نس جویند،  
مرد، شاعر را می‌آزارد»

و شاعر نغمه آندو هنر را سر می‌مجد...

ایلمنار پلاخیز مفلوهای صحراگرده که چیز مرگ و شمشیر و خون نس شناختند، در سال ۶۱۶ ه. ق. همچون موجی ویرانگر فلات ایران را درنوردید. بیرقهای پاس و شوم پختی که مفلوان برافراشتند، شادی را در این سرزمین، تا قرن‌ها به خاک سپرد. سپاهت سردمان یلادیده، تیره‌گون گشت و آفتاب سعادت، روی از این فلات ستم کشیده برگرفت. (هر چند پیش از آن نیز چندان شمشع بر آن ناییده بود.) آن همه خونی که از پس این دوران، فقط از دل اشعار مولانا، سعدی و حافظ می‌چکد، دریای ایض را احمر توانست کرده و این یازتاب زمانه است که در شعر (با نثر) این بزرگان متجلی است؛ اما آرایه‌های سخن و تازگی طبعی‌های خیال در آثار آنان چنان است که انسان را پیش از پرداختن به مضمون تاریخی، شیفته نفسی سخن می‌کند. یاقین مزایب دوران، از شعر این سه شاعر نامدار عصر مفلول، محتاج پیروسی و ژرف‌نگاری در سخن ایشان است. استناد به آثار این سه ادیب برای دریافتن اوضاع تاریخی و اجتماعی زمانه آنها، تا حدود زیادی پیشی بر تفسیر مضمونی آثار آنان

است و اشارات مستقیم به ستم زمانه، در آثار آنها نادر است. از پارهای حکایات گلستان که بگذریم، نوشته مثنوی ادیبی که انعکاس فرهاد درونی مرقعای جهان سوخته از ستم مفلوان یا حاکمان پیش از آنها باشد، نظایم، شعر فارسی، به آن معنا که از شاعر بماصر انتظار می‌رود، کمتر به صورت مستقیم یا به عرصه مبارزه اجتماعی نهاده است و اگر از ناصر خسرو قبادیانی که پیش از دوره مفلول می‌زیسته بگذریم، از دوران مفلول به پد، هیچ شاعری به اندازه سیف‌الدین فرغانی پنجه در پنجه حاکمان ستم پیشه نه‌شکفته است و هم از این رو شاید به هیچ شاعری در همه اعصار تا این اندازه ستم نرفته باشد؛ چه، اشعار طبعیان گرانگش همواره در آتش سکوت سوخته است:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد  
هم روی زمان شما نیز بگذرد  
هن بوم محنت از یں آن تا کند خراب  
بر دولت ایشان شما نیز بگذرد  
پاد عزای نکت ابام، ناگهان  
بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد  
آب اجل که هست گل‌گیر خامس و خام  
بر حلی و بر دهان شما نیز بگذرد  
ای تپخان چو نیز برای ستم دراز  
این تیزی سان شما نیز بگذرد  
چون ما در عادلان به جهان در، پلا نکرد  
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد  
در سلکت، چو طرش شیران گشت و رفت  
این حرم سگان شما نیز بگذرد

آن کس که اسب داشت لپارش فروشت  
گرد سم خراپ شما نیز بگذرد  
پادی که در زمانه پس شمعها بکشت  
هم بر چراغدان شما نیز بگذرد  
نیز کاربرد اسرای، پس کاروان گشت  
ناچار کاروان شما نیز بگذرد  
ای منتظر به طالع مسود خوشن  
تأثیر اختران شما نیز بگذرد  
این نوبت از کسان به شما ناکسان رسد  
توت ز ناکسان شما نیز بگذرد  
بیش از دو روز بود از آن دگر کسان  
بعد از دو روز از آن شما نیز بگذرد  
بر لب جورتان، ز لعل سیر کنیم  
تا سختی کسان شما نیز بگذرد...

چنان قصیده‌سرایان که با چنین زبان ساده‌ای به سیاق سهل منتع، منظور خود را با این بی‌بروایی بیان می‌کنند، البته مضموب تاریخ است؛ چه تاریخ را فاتحان نوشته‌اند و هم آنان، کسانی را که پیشان هشدار رفتن و ناپایداری ایام حاکمیت می‌دهند، بر نفس تأیید.  
تصویر مدحتش روزگار در فصایه سیف:  
در عجب تا خود آن چه زمان بود  
کامدن من به سوی ملک جهان بود  
بهر صارت، مسود را چه خلل شد؟  
بهر خرابی، نحوس را چه فزاد بود؟  
بر سر خاکم، که پایگاه من و نوست  
خون عزیزان به سان آب روان بود...  
سر که کند مردمی فقامه ز گردن  
تان که خورد آمی به دست سگان بود؟  
او در قصیده‌های دیگر، مستقیماً حرف‌های  
را به سازان خان - ششمین ایلخان مفلول



(۶۹۴ تا ۷۱۳) - می‌زند که در مقایسه با مدیحه‌سرایان درگاهش، همین که او را صدبار سرزنانند، خود عجب است: ای عیبا، با دم من گز نفس همراهی به سوی شاه تر از من سخن گر خواهی ندوده و عیلة شاهان جهان خازان را از پریشانی این ملک بده آگاهم. گو در این مصر که لرزون، در او صد پیش است نان هنیز است که شد یوسف گندم، چاهی گو بدان، ای به وجود تر گرفته زینت گرمی مملکت و مست شاهنشاهی شیر چون گریه در این ملک کند خوش شکار بهر ناله، گریه کند نزد سگان رویاهی نیست در روم از اسلام به جز نام و شمشت لقب دین مضطرب و رکن شریعت وامی<sup>۱</sup>

یت اخیر این قصیده را باید با توجه به تظاهر شدید اهلخانان به تشریح و احتشام ظاهری آنان بر پایبندی به شریعت اسلام و رواج آن تفسیر کرد و دریافت که سیف، چه خاری در چشم آنان خلیفه است، مغولان پس از آن که هولاکو، خلافت عباسی را برچیدند، همواره سعی می‌کردند برای حکومت غیرقانونی و نامشروع خود، محملهای شرعی بپراشند، تا آنجا که اولین برلینسی که به دست خازان در همان روز جلوس صادر شد فرمانی بود دایر به وجوب قبول مذهب اسلام برای مغول و اجرای آداب دینی و رعایت جاتیب عدالت و منع امرا و اکابر از ظلم به زهرستان.<sup>۲</sup>

در سراسر ممالک اهلخانانی به امر خازان کلباها و معابد بهبود و پتخانه‌های برونای و آتشگاههای زردتشی را ویران

کردند... بعد از چندی خازان، فرمان داد که در ابتدای فرمانها و مکتوبها کلمة بسم الله الرحمن الرحیم را بنویسند و در سکه‌هایی که به نام سلطان محمود خازان ضرب می‌شود، همین نکته را رعایت نمایند و به رسم خلفای عباسی، نام خلفای اریمة راشلیس را بر آنها نقش کنند.<sup>۳</sup>

وقتی که تظاهر به تشریح و مجزوز و روایت جلوس خان مغول بر سریر سلطنت می‌بود، انتقاد سیف از پایمال شدن اسلام در عهد خازان، از شهادتی شگرف در شخصیت وی خبر می‌دهد. خازان، این مستبد متجاوز یگانه که از نفرت ملت تحت انقیاد خود، تلویحاً با آشکارا خیر داشته، این اشعار را چگونه می‌توانسته برنهد؟ آیا اینها به دستش رسیده است؟ سیف یگانه شاعر تاریخ ادبیات ماست که تا این حد

بر پروا، یا حکمرانان سخن گفته است؛ آن هم با حاکمانی که آوازه مستشان آفاق را پر کرده است:

قدر این دولت که خلقی پایمال محتشاند  
گر کسی دارد به نعمت دسترس، آسوده نیست ...  
مرغ، گو را جای اندر باغ باشد چون بوخت  
گر بگیری، در پداری در نفس، آسوده نیست ...  
دوری گزیدن او از امرا تا بدانجا است که  
می‌گوید:

از شای امرا نیک نگهبان زبان  
گر چه رنگین سخن، نقش سخن دیواری  
مدح این قوم، دل روشن تو تیره کند  
مسجور دو را کلفه و آینه را زنگاری ...

رحمت» و شست و شوی «خیار کلوروت از دلبه دانسته است. سیف خود در مراسم تعزیت شهیدای کربلا شرکت می‌نموده و اصطلاح معاصران ما، «نوحه» می‌خوانده و می‌گفته است که من می‌گویم شما بگریید» (دهران، قصیده شماره ۷۹، ص ۱۷۶)



تزد آن کس که چو من سلطنت دل دارد  
 شه گزیری بر تو میر چو به سالاری ...  
 هر که را زین امر مدح کنی ظلم بزد  
 -خاصه امروز که از عدل شائد آثاری ...

شاید به جهرات پستران گفت در هیچ دوره تاریخ ایران، هیچ شاعری چنین گستاخانه با پادشاه سخن نگفته و انتقاد نکرده است، مگر در دوران مشروطه؛ اما مظفرالدین شاه کجا و خازان شان و دیگر خانان مشغول کجا؟ فضای دوران مشروطه کجا و فضای حکومت ایلخانان کجا؟ زمی سیف که سروده است:

ای صبا گر سوزی نیریز افتد روی گلبر  
 سوزی هر گام شو عادل رسان از ما غیر  
 پادشاه ولت؛ خازان را اگر بینی بگو  
 کای همه ایام تو میگردن از روی ظن  
 اصل چنگیزخان نزاده چون تو فرعی پاکدین  
 ملک سلطانان ندیده چون تو شاهی دادگر  
 مردی در سیرت تو همچو گوهر هو صدف  
 نیکویی در صورت تو همچو نورانی لبر ...  
 ای به دولت مختصر، محنت کشان را دست گیر  
 وی به شادی مشغول، لغت گمان را تم پنور ...  
 تو سلطان گشته و از ناسلمان حاکمان  
 اندر این کشور نمانده از سلمانی اثر  
 حارتان بر جای و چاهه عالمان بر تان و آب  
 خلتک بر لرش و سلف و مفرسه بر تان و هر ...  
 از چغای ظالمان و گرم و سرد روزگار  
 یک جهان مظلوم را لب خشک تانی، دهنتر ...  
 سیف قرغانی نصیحت کرد و حالی باز گفت  
 یاد بند و شر او در طبع پاکت کارگر ...  
 من تمام شاعر که مدح کسی کنم، مرشاه را  
 از برای حق رحمت بند دادم این لعل ...

اگر چه قصایدی از این دست را می‌توان با قصایدی از آن ستمی مقایسه کرد که در آن ملوک را نصیحت می‌کنند مثل:  
 به نوشتند ملوک اندر این سنج سرای  
 کتون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای  
 ولسی زیمان سیف از چنانان شهامت و صراحتی برخوردار است که «ادب سیاسی» سعلی به گردش هم نمی‌رسد ...  
 ای که اندر ملک گفتی منم قانون عدل  
 ظلم کردی ای اشارات همه بیرون عدل  
 این امیران که بیماران حرص اند و طبع  
 همچو صحت از مرض دورند از قانون عدل ...  
 آمدی چشمد و مهدی تا شدی سرکوته  
 مارضخاکان ظلم از گرز آفریدون عدل ...

«سیف در زمره لایه‌ترین مستشرقانی است که در رثاء شهیدان کربلا شعر گفته و خلق را به اقامه مراسم تعزیت «کشته کربلا» و «گوهر مرتضی» و «فرزند رسول» و زاری و ندبه «در این عزاء» دعوت کرده و گریه را در این ماتم و سوگ موجب «نزول غیبی»

۱۷۷»  
 ای قوم در این عزای بگریید  
 بر کشته کربلا بگریید  
 با این دل مرده خنده تا چند  
 امروز در این عزای بگریید  
 از خون چگر سرشک سازید  
 بر دل مصطفی بگریید  
 روز معدنی دل به اشک چون دُر  
 بر گوهر مرتضی بگریید  
 با نعت عایت به صد چشم  
 بر اهل چنین بلا بگریید  
 دلخسته ماتم حسینید  
 ای عس دلان هلا بگریید ...  
 بر چو و چنای آن چاهت

یک دم ز سر صفا بگیرد  
وز پیر نزول غیث رحمت  
چون ابر، گم دعا بگیرد

تصوف ایرانی و اسلامی از دوران  
خون‌آلود ترکمانان و مغولان، چنین مردان  
بزرگوار وارسته بلند مقامی را برآورده، آزاده  
مردانی که حتی در ظلمت دور به دری‌ها و  
خانه به دوشی‌ها، از اشاعه انوار حقایق و  
راهنمایی خلق به سر منزل طهارت و  
فضیلت انسانی باز می‌ایستادند و در زیر  
شکجه فقر و تهیلمش، بر ملکات اخلاقی  
خوش که به منزله کرمی استوار بود، تکیه  
داشتند.<sup>۱۴</sup>



دوست در ایامی درگذشت که آسیای صغیر  
در زیر سیطره ایلخانان و بیباد مغولان،  
جولانگاه فقر و پریشانی و بی‌سامانی گردیده  
و ارتباط بلاد آن با ایران، که در قرن هفتم  
هـ. ق قوت بسیار داشت، به ضعف گرایده  
بود.<sup>۱۵</sup>

تاریخ مرگ وی اندکی پیش از سی  
سال پس از درگذشت مولانا است و معلل  
فوت هر دو، در آسیای صغیر است. (سیف  
در آق سرا و مولانا در قرنیه). اگرچه شیوه  
شعر این دو شاعر عارف، با یکدیگر متفاوت  
است و پیچیدگی مضامین شعر مولانا به  
مراتب از اشعار سیف بیشتر است؛ نص‌خوان  
پس‌سرگسی و صراحت کلام سیف و  
ستیزچهری‌اش را در گمنام ماندلی وی، از  
نظر دور داشت.

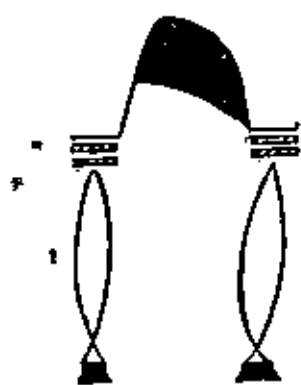
به عنوان حسن ختام، ابیاتی را که  
یکی از اصنافی‌ترین قصیده‌های او است نقل  
می‌کنیم:

ایا سلطان لشکرکش، به شاهی چون علم سرکش  
که هرگز دوست یا دشمن ندیده کار زار تو  
ملک شمشیرون باید، چو تو فن مرزنی، ناید  
و نین، بر میان بستن، مرادی هر کار تو...  
ایا دستور همان وش، که نرووی شدی سرکش  
در فرعون و چون لارون، به مال است اختصار  
تو...

به ظلم انگیزی تا که بخاری و ز عدلی حق  
همی خواهم پارانی که بشاند بخیار تو...  
ایا ستوری کافی که در ایران سلطانان  
به حل و عقد در کار است بخت کامکار تو...  
قلم چون زرده ماری شد به دست چون تو عقرب  
در  
دوانت سکه ماری، گز او باشد عطار تو...  
ایا قاضی حیلت گر، حرام آشام و خوت‌خورد  
که بی‌دینیت دین تو، و بی‌شرعی شعار تو  
دل بیچاره‌ای راضی نباشد از قضای تو  
و ن حمایتی آیین نبوده در جوار تو...  
چو تیز آهنگ شد قرلت، نباشد سیف فرغانی  
فرز سازی در این پرده، که باشد دستار تو<sup>۱۶</sup>

دیوان سیف فرغانی به اهتمام دکتر  
ذبیح‌الله صفا تصحیح شده و انتشارات  
دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱، در سه مجلد  
آن را منتشر کرده است. دوره کامل این

دیوان، همراه با مقدمه جامع مصحح، در  
سال ۱۳۶۲، به همت انتشارات فردوسی،  
تجدید انتشار یافت.



پانوش:

۱. ناهفته و یکصدگذا دو جن گزاند نوشته مرتکب ایسن،  
ترجمه مسعود مجملات و حطینی امینی، ردهٔ دوم علم ص  
۱۲۷.
۲. دیوان سیف فرغانی به تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، ص  
۲۱۷.
۳. همان، ص ۱۴۲.
۴. همان، ص ۱۷۲.
۵. شعرها به گنای برنوله اشپار - سخن گمانی - سنگسی  
که بر سرزمینهای پناور دست یافتند، پیر و عطیهٔ نفسی  
بودند. از این دو برای تشبیه حکومت عروش بر  
سرزمین‌های اسلامی، ظاهر مشخصی به خود می‌گرفتند، تا  
مشروعیتی ظاهری یابند.
۶. تاریخ مغول، عباس اقبال اصفهانی، ص ۲۵۹.
۷. دیوان سیف فرغانی، ص ۲۰۲.
۸. گلشن: رنگ سبزه، لکهٔ روی صورت (کک و مک)
۹. گزیر: دایره، غسی.
۱۰. دیوان سیف فرغانی، ص ۲۴ و ۲۵.
۱۱. همان، ص ۱۲۹ و ۱۸۰.
۱۲. همان، ص ۲۰۹.
۱۳. همان، مقدمهٔ مصحح، ص سی و یک.
۱۴. همان، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.
۱۵. همان، مقدمه، ص بیست و هشت.
۱۶. این کتاب به قلم دکتر مطرب آژند به فارسی گردانده  
شده است.
۱۷. نهاد رخن فرهنگ ایران، دفتر پژوهشها و برنامه‌ریزی  
فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۲۵۰.
۱۸. دیوان سیف فرغانی، ص ۶-۱۲.